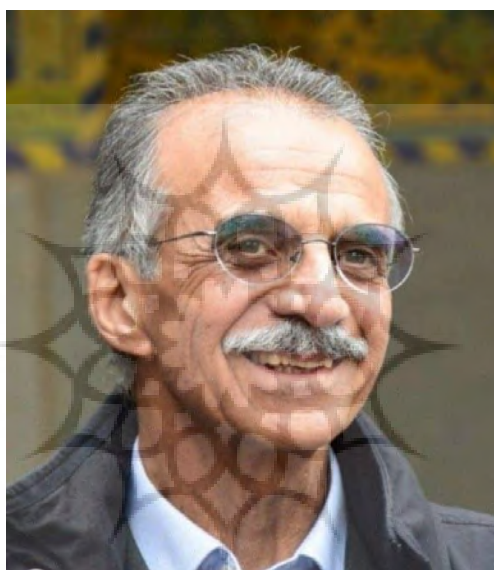


به نام جاوید او

قدر استاد نکو دانستن، حیف که استاد به ما یاد نداد



فصلنامه برنامه‌ریزی توسعه شهری و منطقه‌ای در مهرماه سال ۱۳۹۹ یکی از برجسته‌ترین اعضا هیات تحریریه خود را از دست داد که ثلمه‌ای برای جامعه علمی و بویژه فعالان حوزه شهرسازی کشور بود، لذا بر اساس ادای وظیفه و اخلاق حرفه‌ای برآن شدیم که مقدمه‌ای در شماره جاری فصلنامه به این امر اختصاص داده شود تا شاید سهم کوچکی از دین خود را به او تقدیم داریم.

ب فصلنامه برنامه‌ریزی توسعه شهری و منطقه‌ای، سال سوم، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۷

سید محسن حبیبی در سال ۱۳۲۶ در شهر کرمانشاه دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۴۴ دیپلم متوسطه را در رشته ریاضی از دبیرستان شاپور کرمانشاه اخذ کرد و در سال ۱۳۵۲ فوق‌لیسانس معماری را از دانشگاه تهران گرفت و در سال ۱۳۵۹ فوق‌لیسانس شهرسازی را از همان دانشگاه دریافت کردند و در سال ۱۳۵۶ از دانشگاه پاریس دکترای سیکل سوم گرفت و از رساله خود با عنوان «ترکیب شهری، از شهر "ستی" به شهر "نوین"» دفاع کرد. وی در آغاز (۱۳۵۳ تا ۱۳۶۰) عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی همدان بود و در سال ۱۳۶۱ به دانشگاه تهران آمد و در گروه شهرسازی مشغول فعالیت شد. وی علاوه بر امر آموزش در حوزه اجرائی دانشکده نیز فعال بود و اکثر سمت‌های اجرایی از مدیریت گروه تا ریاست دفتر تحصیلات تکمیلی و معاونت و ریاست دانشکده (پرديس) را در کارنامه علمی و اجرائی خود دارد، سپس وی در تابستان ۱۳۸۹ بازنشسته شد، اما مسئولیت قطب شهرسازی توسعه پایدار شهری پردیس هنرهای زیبا را عهده‌دار بود.

در سال ۱۳۶۷ که وارد دوره کارشناسی ارشد شهرسازی دانشگاه تهران شده بودیم، استاد، مدیر گروه شهرسازی بودند و دو درس مرمت و تاریخ شهرسازی را با ایشان داشتیم، کلاس او همیشه سر وقت آغاز می‌شد و بیشتر از زمان مقرر استمرار می‌یافت، مطالب درسی هر جلسه در چند برگ کاغذ A4 یادداشت شده بود و استاد از روی آن می‌خواند و توضیح می‌داد و خیل دانشجویان مشتاقانه و حریصانه مطالب را یادداشت می‌کردند و پیوسته کلاس با سؤال و جواب و نیز تحلیل‌های موشکافانه استاد تجزیه و تحلیل می‌شد، در آن دوران هنوز وسایل کمک‌آموزشی (پاور پوینت و لب تاپ و...) مثل حالا نبود و بویژه با فقر منابع در حوزه شهرسازی روبرو بودیم. رشته شهرسازی محدود به دانشگاه تهران و شهید بهشتی و بعدها تربیت مدرس بود و رقابت سختی برای ورود به رشته شهرسازی و بویژه در دانشگاه تهران بود. دکتر حبیبی به‌عنوان استادی سخت‌گیر مشهور بود و علاقه‌ای عجیب به تاریخ، ادبیات و مباحث علوم اجتماعی و بویژه مباحث فرهنگی داشت و سعی داشت این سه حوزه را با شهرسازی ترکیب نماید و قدرت تحلیل بالای او به جذابیت مطالب بیشتر می‌افزود و وقتی که دانشجویی پاسخ مناسب می‌داد استاد با لبخندی دل‌نشین رضایت خود را اعلام می‌داشت.

قدر استاد ... ج

استاد محسن حبیبی که افتخار شاگردی وی را از سال ۱۳۶۷ با ورود به دوره کارشناسی ارشد شهرسازی در دانشگاه تهران یافتم، معلمی منظم با دیسپلین و جدی بود که اولویت کاری اش معلمی بود، سر وقت در کلاس حاضر بود و پیوسته با طرح سؤالات تحلیلی دانشجویان را به مشارکت فعال در کلاس فرا می‌خواند، دست‌نوشته‌های مرتب وی مباحث کلاس را پیش می‌برد و سختگیری بسیار زیادی را در فرایند آموزشی بکار می‌گرفت. وی در طی مدت حیات علمی خویش، مقالات و کتب و طرح‌های زیادی را به رشته تحریر و انجام درآورد، او اعتقادی بکار در بخش خصوصی و دفاتر مهندسین مشاور نداشت ولی خدمات مشاوره‌ای که به دعوت دستگاه‌های اجرائی مثل شهرداری، وزارت مسکن و بنیاد مسکن از او می‌شد، را می‌پذیرفت. یکی از ویژگی‌های وی دقت و وقت گذاری بر کار دانشجویان بود، تمام گزارش‌های ارائه شده بوسیله دانشجویان را با دقت تمام مطالعه می‌کرد و کامنت می‌گذاشت. وی بعد از بازنشستگی از دانشگاه تهران (۱۳۸۹) با دانشگاه آزاد اسلامی همکاری جدی را شروع کرده بود، آخرین باری که در دانشگاه آزاد تهران مرکز (۱۳۹۸) ایشان را دیدم، آثار بیماری در چهره وی نمایان بود ولی باز مثل همیشه و با صلابت بکار می‌پرداخت. یادم هست که رساله دکتری یکی از دانشجویان را مشترکاً به عهده داشتیم که برای بنده افتخاری بود و مثل همیشه به ایشان عرض کردم که نقش بنده به همراه شما صرفاً یادگیری است ولی ایشان با فروتنی اعلام می‌کردند شما همکار عزیز و محترم من می‌باشید. سال ۱۳۷۲ بود که برای تأیید عضویت بنده به‌عنوان هیات علمی دانشگاه باید در کارگروه علمی وزارت علوم مصاحبه می‌شدم و ایشان از اعضای تخصصی کارگروه هنر در شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم بودند و با اینکه بنده را می‌شناختند، بدون هیچ‌گونه تبعیض چارچوب‌های لازم را در نظر می‌گرفتند و بعداً شنیدم که در غیاب من در خصوص جذبم برای هیات علمی بسیار تأکید ورزیده بودند. نوشتارهای وی در کتب و مقالات پر بود از مفاهیم و واژه‌ها و استعاره‌هایی که مختص به خودشان و تولید خودشان بود (برای مثال در کتاب از شار تا شهر: واژه‌هایی چون: شهر معبد، شهر قدرت...) که از زیبایی و ظرافت خاصی برخوردار بود. دانشکده هنرهای زیبا و گروه شهرسازی به دو برش تاریخی قابل تقسیم است: دوران قبل از انقلاب و استادانی که

بسیاری از آنان در حال حاضر در قید حیات نیستند و شاید یکی دو تن از قدیمی‌ترین آن‌ها استاد ایرج اعتصام و منوچهر طیبیان باشند که شاگردی آنان را داشته‌ام و از استادان دکتر حبیبی هم بوده‌اند و دوران انقلاب که بعد از انقلاب فرهنگی مجدداً شاهد بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۲ هستیم لیکن پذیرش دانشجو برای دوره ارشد شهرسازی به سال ۶۶-۶۷ برمی‌گردد. (دکتر حبیبی برای تکمیل دروسی که تخصص آن در بین اعضای گروه موجود نبود) سعی می‌کرد استادانی را برای درس دعوت نمایند که علی‌الظاهر شناخته شده بودند.

دکتر حبیبی در مصاحبه‌ای در مورد خودشان می‌گویند: معماری را که شروع کردم در ذهنم نبود که نظریه‌پرداز، محقق، معلم و یا شهرساز شوم، می‌خواستم معمار حرفه‌ای شوم و مثل معمارها پول در بیاورم و زندگی کنم. وقتی وارد دانشگاه شدم دیدم رشته دیگری به نام شهرسازی هم وجود دارد... و نهایتاً عضو هیات علمی شدم، ابتدا در دانشگاه همدان به عنوان مربی و بعد از کسب دکتری شهرسازی، در دانشگاه تهران به عنوان استادیار شهرسازی گروه شهرسازی، که حتی بعد از بازنشستگی نیز ادامه داشت. وی در گفتگویی که چند سال پیش با ایشان شد اشاره می‌کند: *حالا از گذشته می‌آید، آینده هم از حال می‌آید، منتهی آدم نمی‌داند چه خواهد شد. گذشته را می‌تواند ببیند، چون راه را طی کرده، ولی آینده را می‌تواند تخمین بزند.* در مورد فرایند ارتقای علمی خود اشاره می‌دارد «که سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ بود یک روز به گروه آمدم، مدیر گروه شهرسازی بودم؛ همه پیش‌کسوت‌ها هم حضور داشتند؛ دکتر طیبیان، مهندس سعیدنیا، دکتر لقائی، مهندس توسلی، دکتر بحرینی و... به آن‌ها گفتم تصمیم گرفته‌ام دانشیار شوم ولی نمی‌خواهم جلوتر از شما دانشیار شوم». اعتقاد راسخی به رعایت شأن پیش‌کسوتان داشت که پیوسته تا سال‌های اخیر در دانشگاه تهران رایج بود. وی در خصوص شهر اسلامی معتقد بود که «در مقیاس جهانی با سه شهر روبرو هستیم که من آن‌ها را به نام شهر اول، شهر دوم و شهر سوم می‌نامم: شهر اول شهری است که الگوی خودش را از آسمان می‌گیرد، می‌خواهد شهر مایائی باشد یا آرتکی، بودائی، مسیحی و یا اسلامی، یعنی از آسمان تصویر می‌گیرد. همان‌گونه که در شهر هندو صحبت بر این است که برهنه با هیولا درگیر شده و در این

درگیری هیولا به زمین می‌خورد و نقش ماندلا به وجود می‌آید و شهر بر مبنای ماندلا شکل می‌گیرد. در شهر کهن ایرانی شهر اصلی در ایران ویج است، یا در ادبیات اسطوره‌ای ما شهر اصلی و رجمکرد می‌شود. در همه یک الگوی آسمانی وجود دارد. وقتی سراغ دوران مسیحیت و قبل از مسیحیت در اروپا می‌رویم می‌بینیم شهر خردمند افلاطون، شهری است که سایه‌ای از جای دیگر است... شهر اول شهری است که الگوی آن آسمان است هر پسوندی می‌خواهد روی آن بگذارد، مسیحی، یهودی، اسلامی؛ چون از یک عقیده نشأت گرفته و الگوش آسمانی است. شهر دوم از اولین شک انسان به خودش شروع می‌شود. شک دکارتی، از جایی آغاز می‌شود که دیگر آسمان سوژه نیست، سوژه «من اندیشیده»، من انسانی است و این من به همه شک کرده و همه‌چیز را تجربه می‌کند. نگاه کار تیزبین و دکارتی است، یا به عبارتی پوزیتیویسم است که حاکم می‌شود و علم به‌جای دین می‌نشیند و شهر دوم شکل می‌گیرد، شهر صنعتی کالبد می‌یابد، شهری که بر مبنای خرد انسانی شکل می‌گیرد. انسان مرکز کائنات است و همه‌چیز به انسان مربوط است. تمام دوران قرن نوزدهم مملو از شهرهای آرمانی است که طراحی می‌شود. شهر علمی، شهری که قرار است بر مبنای محاسبات دقیق آماری کالبد یابد، وی معتقد است که عمر این نوع شهر دو‌یست سال است.

شهر سوم از دهه هفتاد قرن بیستم میلادی شروع می‌شود، از لحاظ اقتصادی شروع آن با پست فوردیسم است و اگر امروزی نگاه کنیم با افزونی اطلاعات و انفورماتیک شروع می‌شود و معتقد است با دگرذیسی‌های زیادی روبرو است.

از او به‌جز شاگردان فراوان، آثار مکتوب ارزشمندی مانند: «مسکن حداقل» (۱۳۶۷)؛ «الگوی ساخت مسکن در شهرهای خوزستان» (۱۳۷۱)؛ «مسکن و معلولین» (۱۳۷۱)؛ «اصول و ضوابط طراحی منطقه» (۱۳۷۲)؛ «استخوان‌بندی شهر تهران» (۱۳۷۶)؛ «سرانه کاربری‌های شهری» (۱۳۷۸)؛ «مرمت شهری» (۱۳۸۱)؛ «اطلس کلان‌شهر تهران» (۱۳۸۴)؛ «قصه شهر، تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی ۱۲۹۹-۱۳۳۲» (۱۳۸۹)؛ «شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر» (۱۳۸۹)؛ «از شار تا شهر (تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن، تفکر و تأثر)» (۱۳۹۰)؛ «مکتب اصفهان، زبان طراحی

و فصلنامه برنامه‌ریزی توسعه شهری و منطقه‌ای، سال سوم، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۷

شهری در شهرهای کهن» (۱۳۹۱)؛ «قصه شهر» (۱۳۹۲)؛ «خاطره شهر» (۱۳۹۴)؛ «میدان بهارستان، تجربه نوآوری در فضای شهری ایرانی» (۱۳۹۴)؛ «منطقه چیست؟» (ترجمه: ۱۳۶۵)؛ «معماری بازسازی در فرانسه» (ترجمه: ۱۳۶۶)؛ «فضای شهری و معلولین» (ترجمه: ۱۳۶۷)؛ «شهرسازی: واقعیات و تخیلات» (ترجمه: ۱۳۷۵) و «فناوری گنبد میراث فرهنگی» (ترجمه: ۱۳۸۰) به جای مانده است.

در خاتمه این مقال را با گفتاری از او به پایان می‌برم روحش شاد.

شهر خود انسان است.

خاطرات شهر با انسان پیوند می‌خورد.

در هر شهر یک بار بیشتر نمی‌توان وارد شد. بار دوم شهر طور دیگری دیده می‌شود.

شهر همواره در حال شدن است.

برای شناخت هر شهر باید در آن پرسه زد، آن را قدم زد.

وقتی از نوسازی شهر صحبت می‌شود، از نوسازی زندگی شهر صحبت می‌شود.

نگاه در نوسازی شهری به خاطره و حافظه است. باید دید چقدر از آن خاطرات

را می‌توان شناخت و حفظ کرد.

وقتی مهر آشنایی به مکان می‌خورد، به محل تبدیل می‌شود.

انسان به آن میزانی که خاطره دارد، زندگی کرده است.

خاطره تنها به یاد آوردن گذشته نیست، خاطره به حال آوردن گذشته است.

غلامرضا لطیفی

مدیر مسئول فصلنامه علمی

برنامه‌ریزی توسعه شهری و منطقه‌ای